

روان و فرهنگ» ساختار شخصیت در فرهنگ‌های فردگرا و جمع‌گرا

در سال‌های اخیر برخی صاحب‌نظران دیدگاه‌های انتقادی خود را درباره ویژگی‌های روانشناسی اجتماعی ما ایرانیان بیان کرده‌اند. در شروع این بحث و برای نمونه به کتاب «جامعه‌شناسی خودمانی» (حسن نراقی، نشر اختران) اشاره می‌کنم. نویسنده در این کتاب «سراغ نمونه‌هایی از خصوصیات اخلاقی و رفتاری و فکری ما ایرانی‌ها» رفته و کوشیده با توصیف برخی از این ویژگی‌ها یا زبانی ساده مخاطب عام را با این پرسش رویارو کند که «چرا ما مله‌هایم؟» این کتاب مورد استقبال خوانندگان قرار گرفت و تا سال ۱۳۸۸ حداقل ۲۲ بار تجدید چاپ شده است. بی‌آنکه در اینجا بخواهم محتوای کتاب را رد کنم یا بپذیرم، برای اشاره به این انتقادها، بعضی عنوان‌ها را از فهرست کتاب ذکر می‌کنم: حقیقت‌گریزی و پنهانکاری ما؛ ظاهرسازی ما؛ خودمحموری و برتری‌جویی ما؛ بی‌برنامگی ما؛ ریاکاری و فرصت‌طلبی ما؛ مسوولیت‌ناپذیری ما و… آیا اینها به راستی ویژگی‌های روانشناختی ما ایرانیان هستند؟ آیا اساساً افکار، احساسات و رفتارهای انسان در جوامع و فرهنگ‌های مختلف با یکدیگر متفاوت است؟ آیا این گفته درست است که برخی ویژگی‌ها در رفتارها و تعاملات اجتماعی، ما ایرانیان را از افراد فرهنگ‌ها و جوامع دیگر متمایز می‌کند؟ این ویژگی‌ها، در صورت وجود، چه تأثیری بر پیشرفت ما و جایگاهمان در دنیا داشته است؟ این نوشته بی‌آنکه ادعای جامعیت و درستی کامل داشته باشد، می‌کوشد پاسخ به این پرسش‌ها را از منظر ی خاص مورد توجه قرار دهد؛ و بی‌شک نقد آن می‌تواند به غنای بحث بیفزاید و مجالی برای هم‌اندیشی در این زمینه فراهم کند.

علم روانشناسی مطالعه احساس‌ها، افکار و رفتارهای انسان است و روانشناسی مدرن را زاده فرهنگ‌فردگرایی می‌نمند.فردگرایی، که خود حاصل عوامل مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است، بر فردیت انسان و تعامل او با جامعه تکیه دارد. در این فرهنگ تأکید بر ارزش و رفاه افراد است؛ در آن افراد با یکدیگر ارتباط دارند، اما جسیبیده به هم نیستند و هویتی مستقل دارند؛ با گروه‌های خود ارتباط دارند، اما از آنها متمایزند؛ رفتار آنها را ترجیح‌ها، نیازها و حقوق فردی و قراردادهایی که در تعامل با دیگران ساخته‌اند، شکل می‌دهد؛ به دستپایی به اهداف فردی اولویت داده می‌شود و تصمیم‌گیری‌ها بر مبنای استدلال و تحلیل منطقی سود و زیان هر تصمیم است. در چنین جامعه‌ای مجموعه‌ای از ویژگی‌های فردی وجود دارد که آن را با عنوان شخصیت می‌شناسیم و حاصل بهم‌کنش عوامل سرشتی (ژنتیک) و پرورشی (تجربه‌های فرد در تعامل با محیط) است. شخصیت مجموعه ویژگی‌هایی است منحصر به فرد که رفتارهای شخص را در موقعیت‌های مختلف تعیین و واکنش‌های او را پیش‌بینی‌پذیر می‌کند. در واقع ما بر مبنای برداشتی که از شخصیت یک فرد داریم می‌توانیم پیش‌بینی کنیم که در شرایط و موقعیت‌های مختلف چگونه عمل می‌کند.بخشی از علم روانشناسی به بررسی چگونگی شکل‌گیری شخصیت می‌پردازد و در نظر به‌های رشد شخصیت، که عمدتاً مبتنی بر الگوهای جوامع فردگرا هستند، نحوه رشد و تغییرات فرد از وابستگی کامل نوزاد در بدو تولد تا دستیابی به هویت فردی مستقل در بزرگسالی بررسی و تبیین می‌شود. بر این مبنا کودک انسان که در بدو تولد برای رفع تمام نیازهای خود به محیط و والدین وابسته است، به تدریج و با طی مراحل رشد یافته و فرآیند فردیت‌یابی را طی می‌کند. حاصل این رشد فردی خواهد بود که گرچه با محیط و اطراف خود در تماس و تعامل است، هویت فردی و مستقل خود را دارد. در چنین شرایطی آنچه باعث بروز تعارض و کشمکش برای فرد می‌شود، غالباً حاصل ناهمخوانی بین اجزای مختلف درون روان خود فرد است. برای مثال در مدلی از ذهن که فروید ارائه می‌دهد، و با نام مدل ساختاری ذهن شناخته می‌شود، ذهن انسان متشکل از سه عامل یا ساختار است: «آن» (ایده)، «همن» (ایگو) و «فرمان» (سوپرایگو). «آن» (ایده) دربرگیرنده سائق‌های غریزی است که در پی ارضای مستقیم و بدون تعدیل و تأخیر است. «فرمان» (سوپرایگو) حاصل درونی شدن و بروز تعارض و کشمکش برای فرد می‌شود، اما احساس ناهمخوانی به‌دلیل این اجزای مختلف و مجموعه‌ای است از «پایده‌ها» و «پایده‌ها». «همن» (ایگو) بخش منطقی و حساگرکِ ذهن است که میانجی بین خواسته‌های «آن» (ایده) با ارزش‌های «فرمان» (سوپرایگو) از سویی، و با شرایط و واقعیات بیرونی از سوی دیگر است. در این مدل آنچه باعث تنش و ناراحتی می‌شود حاصل تعارض‌های درون‌روانی و بین اجزای مختلف ذهن خود فرد است (مثلاً خواسته‌های غریزی فرد که در تعارض با ارزش‌های درونی‌شده او قرار می‌گیرد). سازوکارهای دفاعی، که بخشی از عملکرد ناخودآگاه «همن» (ایگو) هستند، وظیفه برقراری سازش و مصالحه بین این اجزا را برعهده دارند. فروید انسان را موجودی منمن می‌داند و لازمه این تمدن را کسب توانایی کنترل، تعدیل و به تأخیر انداختن ارضای غرایز می‌شناسد؛ و در مدل‌هایی که او از ذهن و شخصیت انسان ارائه می‌دهد ساز و کار ایجاد این توانایی در درون ذهن انسان تبیین شده است. به هر حال بر اساس این مدل، آنچه در درجه نخست باعث جلوگیری از ارضای مستقیم و بی‌حساب غرایز می‌شود احساس گناهی است که خود فرد پیدا می‌کند و ناشی از عمل ناظر درونی فرد است، فارغ از آنکه کسی ناظر و متوجه رفتاری فرد باشد یا نباشد. در این حالت قوانین شکلی درونی یافته‌اند و قانون‌پذیری ارزش و قانون‌گریزی ضلارزش شناخته خواهد شد. اما آیا می‌توان رفتار انسان‌ها را در تمام جوامع را با همین مدل صورت‌بندی کرد؟ در سوی مقابل جوامع فردگرا فرهنگ‌های جمع‌گرا قرار دارند. در این فرهنگ‌ها رویکرد اصلی فرهنگی بیشتر بر مبنای رفاه گروه قرار دارد، تا بر اساس پیشرفت‌ها و موفقیت‌های فردی. در این جوامع افراد به شدت به یکدیگر پیوسته‌اند و فرد بخشی عمده از هویت خود را بر اساس عضویت‌اش در گروه‌های مختلف (خانواده، شغل، مذهب و…) تعریف می‌کند. در فرهنگ جمع‌گرا رفتارهای فرد را قواعد گروهی و نقش و وظایفی تعیین می‌کند که گروه برای فرد مشخص کرده؛ و اولویت بر اهداف گروهی است. در این جوامع رفتار افراد را بیشتر بر اساس موقعیتی که در آن قرار دارند و نقشی که در هر موقعیت بر عهده دارند می‌توان پیش‌بینی کرد، تا بر اساس ویژگی‌های شخصیتی منحصر به فرد خود شخص. در فرهنگ جمع‌گرا بر یکپارچگی خانوادگی و وابستگی متقابل، حفظ آبرو، و رعایت سلسله‌مراتب و جایگاه اقتدار در گروه تأکید می‌شود؛ و اسلجام خانوادگی، فرمانبرداری و همسنایی اجتماعی بر رقبات و دستپایی به اهداف فردی اولویت دارد. در این فرهنگ‌ها، فرآیند رشد شخصیت متفاوت است با آنچه در فرآیند فردیت‌یابی در فرهنگ فردگرا دیده می‌شود و حاصل آن دستپایی به استقلال فردی است. رشد شخصیت در فرهنگ جمع‌گرا در نهایت منجر به شکل‌گیری هویت مستقل فردی نخواهد شد و مولفه‌های گروهی، خانوادگی و… همچنان بخش‌هایی عمده از هویت فرد را در بزرگسالی تشکیل می‌دهد. در اینجا آنچه باعث تنش و اضطراب می‌شود، بیش از آنکه حاصل تعارض‌های درون‌روانی فرد باشد، نتیجه تعارض فرد با جامعه و گروه است و کشمکش منشاء برون‌روانی و بین‌فردی دارد. در واقع در چنین فرهنگی می‌توان ساختار ذهن و شخصیت انسان را با الهام از معماری غالب در این فرهنگ‌ها، ساختاری اندرونی-بیرونی دلست، بخش اندرونی، که لایه خصوصی شخصیت یا ذهن فردی شخص را تشکیل می‌دهد شامل خواسته‌ها، نیازها، ارزش‌ها و بخش منطقی و حساگرکِ ذهن خود فرد است. این بخش توسط لایه‌ای از ویژگی‌ها و تعلقات گروهی پوشیده می‌شود که لایه اجتماعی شخصیت را تشکیل می‌دهد و نقطه تماس فرد با جامعه و محیط است. در اینجا، چنان که گفته شد، رفتارهای فرد را در درجه نخست نه ویژگی‌های منحصر به فرد شخصیتی، او، بلکه جا و مکان و نقشی که برعهده دارد و ارتباط او با گروه تعیین می‌کند. به این ترتیب رفتارهای اجتماعی در موفقیت‌های خصوصی او رفتار او با موقعیت‌های عمومی و اجتماعی متفاوت و در بسیاری اوقات در تضاد با هم‌اند. در این جوامع انسان‌ها در محیط عمومی خود و بر حسب جایگاه و نقشی که دارند (معلم، پزشک، پدر و…) یکسان و مانند هم رفتار می‌کنند (لایه اجتماعی شخصیت)، اما در خلوت خود و در عرصه خصوصی زندگی ویژگی‌ها و رفتارهایی متفاوت را بروز می‌دهند (لایه خصوصی شخصیت).

به این ترتیب زندگی‌ای دویلاه و دوگانه در افراد این جوامع شکل می‌گیرد. در این جوامع آنچه باعث می‌شود ارضای برخی خواسته‌ها متوقف یا تعدیل شود یا به تأخیر بيفتد، بیش از آنکه ناشی از احساس گناه و تعارض درون‌روانی فرد باشد، حاصل ترس از بر ملا شدن، تنبیه، بی‌آبرویی و احساس شرم ناشی از آن است. به همین خاطر قوانین و قواعد نه به دلیل احترام به قانون، بلکه برای اجتناب از تنبیه رعایت می‌شوند. هر جا قوانین در تعارض با خواسته‌های فردی باشد، اگر ترس از بر ملا شدن و تنبیه نباشد، زیر پا گذاشته می‌شود و قانون‌پذیری الزاماً یک ارزش درونی شمرده نمی‌شود (حتی گاهی زیر پا گذاشتن قانون به شکلی که فرد مورد تنبیه قرار نگیرد، د با بار معنایی مثبت، رنگین تلقی می‌شود و یک توانایی). در این حالت، فرد وقتی پشت چراغ قرمز می‌ایستد که یا پلیسی آنجا باشد و ترس از جریمه، یا ماشینی قوی‌تر و رانندای بی‌محالاتر از سوی دیگر بیاید و ترس از آسیب دیدن و زیان وجود داشته باشد. اگر اینها نباشد، فرد دلیلی برای ماندن پشت چراغ قرمز نمی‌بیند و حتی اگر بخواهد این کار را بکند با بوق و اعتراض پشت‌سری‌ها روبه‌رو خواهد شد و فرد به همرنگی و همسالی با گروه سوق داده می‌شود. در واقع اینجا عبور از چراغ قرمز تعارضی با ارزش‌ها و معیارهای درونی فرد ندارد و باعث کشمکشی در درون روان فرد نمی‌شود، و اصولاً قوانین، بیش از آنکه درونی و مورد احترام باشند، بیرونی هستند و به شرط تنبیه و تأثیر جدی خارجی است که رعایت می‌شوند، و قانون‌پذیری در ذات خود ممکن است ارزش به شمار نرود.جوامع مختلف بر حسب ویژگی‌های تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود در طیفی بین این دو قطب فردگرایی- جمع‌گرایی قرار می‌گیرند، بی‌آنکه بتوان یکی از این دو قطب را به طور مطلق بر دیگری برتر دانست. اینکه کشور ما در کجای این طیف قرار دارد همچنان نیاز به بررسی و مطالعه جمعی علمی دارد؛ اما به هر حال برخی ویژگی‌های رفتار اجتماعی که کشور ما را که مورد نقد بعضی صاحب‌نظران قرار گرفته است، می‌توان با این مدل‌های ذهن و شخصیت تبیین کرد و آن را بهتر شناخت و به این ترتیب امکان مواجهه‌ای کارآمدتر و مفیدتر برای توصیف، تبیین و ارتقای تعاملات و رفتارهای اجتماعی فراهم آورد.

samantavakoli@gmail.com
*روانپزشک و روان درمانگر

روانشناسی خودمانی

یافته‌های پژوهش‌میلگرام نشان می‌دهد

اغلب افراد مستعد جنایت‌اند



چند نفر از ما در خود این توانایی را سراغ داریم تا با فشار دادن یک دکمه جان هزاران انسان را بگیریم؟ به احتمال زیاد بسیاری از ما در مقابل این پرسش خود را کیلومترها دورتر از این جایگاه می‌بینیم. همان‌طور که می‌دانید میلیون‌ها انسان بی‌گناه در جنگ جهانی دوم توسط نازی‌ها کشته شدند. پس از جنگ و در حین برگزاری دادگاه عاملان این جنایت لایحه دفاعی از جانب آنان مطرح شد که بعدها «دستور برتر» نام گرفت. محکومان ادعا می‌کردند که آنها تنها مجری دستورات مافوق خود بودند. آزمایش میلگرام حول چرایی وضعیت این ادعا بود. استنلی میلگرام پروفیسور ۲۷ساله‌روشناس در زوژن ۱۹۶۱ از آگهی‌ای در روزنامه ایالت کنکتیکت چاپ کرد. در این آگهی از خوانندگان برای شرکت در یک آزمایش علمی دعوت شده بود. ۴۰ نفر انتخاب شدند. به کسانی که در این آزمایش شرکت داشتند گفته شده

دکتر سیدوحید شریعت

اطاعت و جنایت

می‌گوئید بزن، و او می‌زند. می‌گوئید بکش و او می‌کشد. او همان کسی است که وقتی از تلویزیون صحنه‌های جنگ ویتنام، اردوگاه آویشن یا حلیجه را می‌دید مو بر تنش راست می‌شد و نفرت وجودش را می‌گرفت. ولی اکنون با کارهایش یا جای ای کسی گناشته می‌شود. که روزی آنان را هم پیمان شیطان می‌دانست . چه شده است تا فردی که از دیدن زخم و خونریزی دیگری روی برمی‌گرداند اکنون با سنگدلی می‌کند آنچه نباید. استنلی میلگرام با طراحی آزمایش خود به دنبال پاسخ به چنین سوالاتی بود. نتایج آزمایش چنان غیرمنتظره و باورنکردنی بود که پس از آن بارها توسط خودش و دیگران تکرار شد ولی هر بار نتیجه همان بود: بیشتر انسان‌ها هنگامی که در موقعیتی قرار بگیرند که فردی را مسلط بر خود تصور کنند از فرمان او پیروی می‌کنند، هر چند آن فرمان برخلاف میل باطنی و فطری ایشان باشد. آزمایش این گونه تفسیر شد که وقتی فرد در شرایطی قرار گیرد که خود را مقهور قدرتی بالاتر بداند و مقرر شود در نقشی بازی کند که شرط

نگاه په نروغ

بررسی رشته روانشناسی اجتماعی در ایران از نگاه سه صاحب نظر

ما کشوری فقیریم

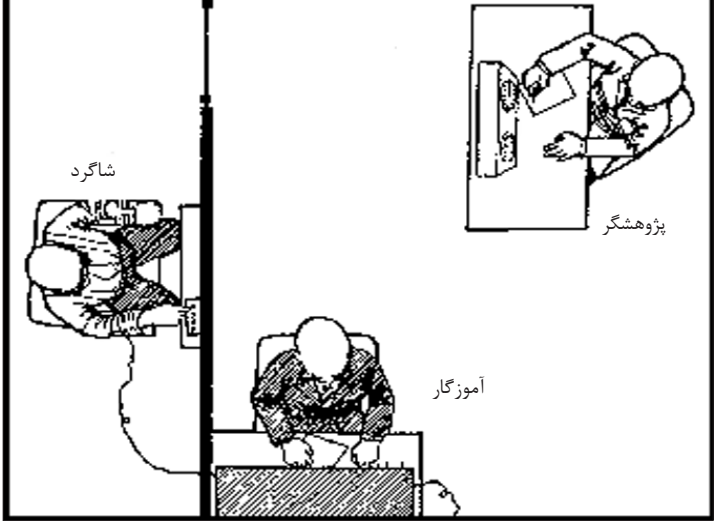


عباس کاظمی

دکتر عباس کاظمی جامعه‌شناس و عضو هیات علمی دانشگاه تهران جزء آن دسته از جامعه‌شناسانی است که معتقد است این رشته باید زیرشاخه رشته جامعه‌شناسی قرار گیرد و دعوی دیرینه میان دو دانشکده علوم اجتماعی و روانشناسی دانشگاه تهران باعث شده است دانشجویان ایرانی از تحصیل در این رشته جذاب بی‌هره بمانند. عباس کاظمی در گفت‌وگو با شرق می‌گوید: «این رشته یکی از زیرشاخه‌های جامعه‌شناسی در جهان است اما دعوی دیرینه میان بزرگان دو دانشکده باعث شده دانشجویان تا امروز از این رشته محروم باشند.» کاظمی در توضیح می‌گوید: «روانشناسی در شکل آکادمیک بیشتر به تحلیل ابعاد روانی فرد در جامعه می‌پردازد. به همین دلیل به آن «علم‌النفس» اطلاق می‌شد اما جامعه‌شناسی در شکل کلاسیک آن به تحلیل مسائل و پدیده‌های اجتماعی می‌پردازد.» او ادامه می‌دهد: «اما علم روانشناسی در سال‌های اخیر، حیطه خودش را گسترش داده و وارد حیطه جامعه‌شناسی شده و به موضوعاتی مثل شبکه‌های اجتماعی، سرمایه اجتماعی و… می‌پردازد که همه اینها سوزه‌های علم جامعه‌شناسی است.» در سال‌های اخیر کتاب‌ها و مقالات متعددی منتشر شدند که بعدها به عنوان روانشناسی اجتماعی شناخته شدند. جامعه‌شناسی نخیه‌کشی یا جامعه‌شناسی خودمانی از جمله این کتاب‌ها هستند. عباس کاظمی اعتقاد دارد این کتاب‌ها به هیچ عنوان مبنای علمی ندارند و نه در حیطه جامعه‌شناسی علمی می‌گیند نه در روانشناسی علمی زیرا اطلاعات این کتاب‌ها صرفاً مبتنی بر مشاهدات نویسنده و نه حتی مشاهدات علمی و متدولوژیک است.



سال پنجم ■ شماره ۱۰۶۶ ■ دوشنبه ۲۹ شهریور ۱۳۸۹



به این سوال پاسخ دهد که آیا آیشمن و میلیون‌ها نازی دیگر تنها از دستورات پیروی می‌کردند یا می‌توانیم آنها را همدست بدانیم. او نشان داد که چطور مردم عادی می‌توانند به زجر دادن افراد غریبه تا حد سرگ تشویق و قانع شوند البته به شرطی که بتوانند از مسوولیت شانه خالی کنند و آن را به مقامات واگذارند. منبع:اطاعت از اتوریته

میمگاه ۲

هنر «نه» گفتن

نموده‌های عینی‌تری‌دارد. در شوروی استالتایی «همارزه با جاسوسان» توجیهی برای کشتار میلیون‌ها نفر شد و در ابوغریب و گوانتانامو هر جنایت و شکنجه‌ای تحت لوای «حفظ امنیت ملی امریکا» صورت‌پذیرفت اما به راستی راه چاره برای انسانی که از بدو تولد با قوانین مختلف و الزام برای پذیرش و اجرای آن رشد می‌یابد، چیست؟ کلود هالموس روانشناس فرانسوی پیشنهاد می‌کند به جای اینکه به کودکان از سنین خردسالی، قوانین را تحمیل کنیم، قوانین را برای آنها توضیح دهیم تا آنها با روح قانون آشنا شوند. او به درستی معتقد است ما باید به کودکان‌مان اطاعت کردن را بیاموزیم ولی همچنین به آنها نافرمانی کردن، نه گفتن و قدرت دست رد زدن به سینه هر چیزی که با تجربیات بنیادین ما ناسازگار است را هم یاد دهیم. azizollah.pooyande@yahoo.com

شکوفه آذر: روانشناسی اجتماعی چیست؟ آیا ما در ایران متخصصان واقعی در این رشته بینارشته‌ای داریم؟ دیدگاه‌هایی که تحت عناوین کتاب‌ها و مقالات در این زمینه در ایران منتشر می‌شود، مبنای علمی دارند؟ اساساً این رشته تحصیلی که در ایران فاقد آن هستیم، زیرشاخه رشته جامعه‌شناسی است یا روانشناسی؟ در سایت‌های حوزه جامعه‌شناسی مانند سایت



انسان‌شناسی دکتر ناصر فکوهی عضو هیات علمی دانشگاه تهران، «روانشناسی اجتماعی» به عنوان یکی از زیرشاخه‌های جامعه‌شناسی مطرح شده‌است اما هزمان در برخی از سایت‌های روانشناسی مثل انجمن روانشناسی ایران نیز، این رشته به عنوان یکی از زیرشاخه‌های روانشناسی آمده و از استانان این حوزه تقدیر شده است. shokoofeh.azar@gmail.com

محمد صنعتی در گفت‌وگو با «شرق» می‌گوید: «تا به حال هیچ کتاب و مقاله‌ای در ایران ندیدم که اطلاعات آن حاوی مطالب آکادمیک و با متدولوژی علمی روانشناسی اجتماعی نوشته و منتشر شده باشد. کتاب‌هایی مانند جامعه‌شناسی نخیه‌کشی و جامعه‌شناسی خودمانی که به بررسی خلایق ما ایرانیان با استناد به شواهد تاریخی می‌پردازند، کتاب‌هایی قابل توجه و جالب اما فاقد ابعاد علمی و آکادمیک هستند. این کتاب‌ها بیشتر از این نظر مفید هستند که به ایرانیان یادآور می‌شوند آن طور که گمان می‌کنند انسان‌هایی کامل و متعالی نیستند بلکه دچار خطاهای اخلاقی فاحشی می‌شوند. مثلاً در کتاب‌های سیاحان غربی که سالیان دور به ایران آمده‌اند، به دروغ‌گویی ایرانیان اشاره شده. در کتاب جمال‌زاده به نام خلایق ایرانیان هم به این صفت به عنوان یک نقطه‌ضعف ایرانیان اشاره شده، در کتاب‌های اخیر می‌هم که نام بردیم از این صفت ایرانیان انتقاد شده.

پس این یک نقطه ضعف اخلاقی به نظر می‌رسد اما تا به حال هیچ روانشناسی نیامده در یک تحقیق علمی بر بخشی از جامعه ایرانی این دیدگاه را ثابت کند. به این ترتیب و از این منظر، ما نوشته‌های پراکنده‌ای در این زمینه داریم اما هیچ کدام علمی که مبتنی بر داده‌های عینی و آماری باشند، نیست.» او ادامه می‌دهد: «شاید این کتاب‌ها در آینده پژوهشگران را در حیطه روانشناسی اجتماعی برانگیزانند تا آنها بررسی کنند که چقدر از این مشاهدات به واقعیت نزدیک است و چقدر از آنها اسطوره‌ای است.»دکتر محمد صنعتی در توضیح اینکه اساساً علم روانشناسی اجتماعی چیست و زیرشاخه کدام علم قرار دارد، می‌گوید: «روانشناسی اجتماعی، روانشناسی‌ای است که قوانینش ناظر بر جامعه است. یعنی اینکه یک رفتار را در یک گروه اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهد. مثل تبعیض نژادی، خشونت یا مشارکت اجتماعی و روانشناسی مدیریت و تعاون در یک قشر مشخص از جامعه که همه اینها مبتنی است بر داده‌های عینی و آماری. یکی از ضرورت‌های جامعه ما شکل‌گیری این رشته علمی در دانشگاه‌است.»او با نگرفتن این رشته مهم و نیز عدم سرمایه‌گذاری در این رشته را یکی از نواقص علمی ایران می‌داند و می‌گوید: «علم روانشناسی که در غرب هم از نظر فردی و اجتماعی و هم از نظر مادی و معنوی و مذهبی و اخلاقی به آن بسیار پرداخته شده، علمی است که به هیچ عنوان نمی‌شود مدعی شد علمی صرفاً مادی و به دور از معنویات است. مشاهدات و آثار منتشر شده در غرب نشان می‌دهد اتفاقاً آنها هم جوامع دین‌پاوری هستند و هم بسیار پایبند به اخلاقیات، چه‌بسا بیشتر از ما. در نتیجه سرمایه‌گذاری نکردن بر این علوم و آغاز دوباره برای شکل دادن به این علوم از زوایای بومی، مانند این است که دوباره بخوابیم الکتریسیته را کشف کنیم که نه مقرون به صرفه است نه منطقی.» این روانکاو و روان‌درمانگر ادامه می‌دهد: «علم، غربی و شرقی ندارد، چه‌بسا که علم روانشناسی هم‌اکنون در بسیاری از موارد خود را مدیون روانشناسان چینی، ژاپنی و هندی می‌داند که آنها شرقی هستند. پس تنها کاری که ما باید انجام دهیم این است که این علوم را بی‌پذیریم و به علوم این فرصت را بدهیم که به دور از تعصبات، مورد پژوهش قرار گیرند تا ما بتوانیم واقعیت‌های جامعه خودمان را چه در حوزه فردی و چه در حوزه اجتماعی و با تکیه بر متدولوژی علمی، بشناسیم و روشن کنیم.»دکتر صنعتی در مورد نسبت روانشناسی اجتماعی با سیاست و قدرت می‌گوید: «قطعاً بخشی از روانشناسی اجتماعی به بحث قدرت، رابطه مردم با قدرت، قانون، سازمان‌های مدنی و … می‌پردازد بنابراین وقتی از روانشناسی حکومت‌ها صحبت می‌کنیم، از یک رابطه سه‌طرفه میان جامعه و سیستمی که برای حکومت بر خود انتخاب می‌کنند و نیز روانشناسی سخن می‌گوییم. روانشناسی انتخابات، روانشناسی تبلیغات، روانشناسی خرید و فروش و… همگی شاخه‌ها و موضوعات روانشناسی اجتماعی هستند.»دکتر صنعتی اعتقاد دارد روانشناسی باید در سیاست، اقتصاد، بازار، تولید و تا روابط بین‌فردی و خانوادگی و… لحاظ شود.